

حاتم قادری

انتظار از دین؛ نقد و نظر

مقدمه

این مقاله عهده دار پرداختن به دو موضوع است: اول سعی بر آن دارد تا نشان دهد که مقوله «انتظار از دین» دیرینه نیست و در عقلانیت معاصر ریشه دارد. درحالی که متعلق انتظار از دین این طور نبوده و همپای دین و انسان قدمت دارد. هدف دوم مقاله نشان دادن محوریت‌ترین متعلقات «انتظار از دین» است و در تمامی مقاله قصد بر آن بوده که کلیت و شمولیت بحث محفوظ بماند و مثالها صرفاً از باب روشن شدن مطلب آمده است.

نقد (۱)

به نظر می‌رسد که موضوع «انتظار از دین» در وجوه سئوالی و یا خبری، بشدت از ذهنیت انسان امروز متأثر باشد. به تعبیر دیگر، موضوع به قدمت دین و انسان نیست، بلکه موضوعی است که از فضای تمدن جدید و انسان جدید برخاسته است. ترکیب «انتظار از دین» بیش از هر چیز دربرگیرنده صورت‌بندی عقلانیتی است که عمر آن چند سده پیش نمی‌باشد و مطالعه وضعیت گروندگان به هنگام ظهور ادیان بزرگ توحیدی مؤید این مطلب است. دلایلی حاکی از اینکه انسانهای مواجه با ظهور ادیان، از خود سؤال کرده باشند که چه انتظاری از دین دارند و یا اینکه در وجه خبری انتظارات خود را از دین برشمرده باشند، در دست نیست. البته می‌توان رفتار آدمیان را به هنگام پیدایش و ظهور ادیان مورد تفسیر قرار داد و براساس مباحث انسان‌شناسانه توضیح داد که طبعاً انسانها با پذیرش و گروش به یک دین، پاسخی به انتظارات خود داده‌اند، ولی نکته در اینجاست

که این شناخت و تشخیص از وضعیت وجودی انسانها به هنگام مواجهه با ادیان، خود متکی بر ذهنیت امروزی است و در قویترین حالت باید گفت که توجیهی پس از وقوع است. نکته ای که آورده شد، بی ارتباط با مباحث پست مدرنیستها در نگرش به صورت بندیهای عقلانی که وزن اصلی خود را در عصر روشنگری یافته اند، نیست. جوهر چنین نگرشی در این خلاصه می شود که انسانهای جدید به انسانهای اعصار قدیمتر و تجارب دینی اشان از پشت شیشه آموزه ها، باورها و مفروضات و... نگاه کرده و می کنند. ممکن است توضیحات برخاسته از این منظر در جای خود بکل یا به تناسب جزء و یا اجزای تشکیل دهنده، از اعتبار بالایی هم برخوردار باشد، ولی نمی توان این اعتبار را به منزله همدلی و درک تجربی با انسانهای معاصر ظهور ادیان گذارد.

در پرسش از موضوع انتظار از دین مفروضی وجود دارد که مانند دیگر مفروضات، در نگاه اول در معرض توجه و مشاهده در نمی آید و آن مفروض این است که با پیش کشیدن و طرح «انتظار از دین»، آدمها مختارند که از «قبل» و با توجه به وجه و یا جوهری از وجود خود اعم از عقل، احساس و یا میل، نکاتی را در ذیل «انتظار» ارائه نمایند و احیاناً دلایل و تفاسیری هم برای آن اقامه کنند. در حالی که انسانهای معاصر با پیدایش ادیان خود را در مواجهه با یک حادثه عظیم و تجربه شگفت می دیدند که مستقیماً و در «حال»، وجود آنها را مورد خطاب قرار می داد. و تمامی نکته در اینجا است که وضعیت «حال» آنان در نزد انسانهای امروزی به وضعیت «قبل» استحاله می یابد؛ به گونه ای که آدمیان می توانند همچون بسیاری از موارد دیگر، مثلاً انتظارات از دولت، همسر، دوست، و یا حتی تیم ورزشی مورد علاقه شان از «قبل» و پیشاپیش نکاتی معروض دارند.

برای روشن شدن مطلب می توان به طور مثال به تجربه ظهور اسلام و نحوه مواجهه آدمیان در هنگامی که وحی آنها را مورد خطاب قرار داد توجه کرد، تا جایی که راقم این سطور استقرا کرده، هیچ موردی وجود ندارد که بیانگر و مؤید وضعیتی باشد که بتوان آن را «انتظار از دین» نامید. بلی انتظار برای دین جدید و یا ظهور پیامبر در مواردی ثبت شده است، ولی تفاوت بسیار میان «انتظار از دین» با انتظار برای ظهور یک دین و یا پیامبر وجود دارد. در انتظار «برای» یک دین و یا پیامبر، آدمیان منتظر ظهور حادثه ای عظیم می باشند؛ یعنی دین و یا بعثت انبیا. این حادثه عظیم تجربه ای قدسی برای مؤمنین و انکاری برای منکران است؛ ولی چه در آن قدسیت و چه در این انکار، در

لحظه «تجربه» جایی برای شناسایی انتظاراتی که از منظر انسانی به جامعه عرضه درمی آید وجود ندارد. حتی در بعد هم انتظار آدمیان مورد خطاب قرار نمی گیرد، بلکه دل و یا عقل انسانها، از آن رو که وجه یا جوهی از حقانیت تجربه و معارف دینی را مورد سنجش و التفات قرار می دهد، مورد سؤال و التفات واقع می شود. آیاتی که تعقل، تفهم و... آدمیان را مورد خطاب قرار می دهد، از باب توجه به وجه آگاه و یا معقول «مسئول» بودن موضوعیت می یابد.

خلاصه آنکه موضوع و طرح «انتظار از دین» قدمت چندانی ندارد و بدون آنکه بخواهیم دربند تاریخ مشخصی برای پدیداری آن باشیم، می توانیم به ذهنیت و تجربه برخاسته از تقابل و تعاطی دین با فلسفه علوم، صنعت، و... در چند سده گذشته همچون ظرف تاریخی «انتظار از دین» توجه دهیم. یعنی زمانهایی که دین بیش از آنکه متعلق کفر یا ایمان بشر قرار گیرد، متعلق تفحص و شناسایی از سوی عقلانیت متعارف و سرریز کردن مسائل برخاسته از مستحکات در گسترده ترین مفهوم آن بوده است. پس ترکیب «انتظار از دین»، چه به شکل سؤال و یا خبر، وجود خود را مدیون چنین شرایط و مقتضیاتی است.

مقوله انتظار از دین حتی می تواند در خود حامل تفاسیر پراگماتیستی هم باشد. براساس این تفسیر «دین» نه با توجه به حقانیت آن، بلکه از روی نتایجی که دربر دارد مورد سنجش و ارزش قرار می گیرد.^۱ عمل و نتیجه باور دینی بر روی انسان از منظر پراگماتیستی از دو زاویه قابل مطالعه است. زاویه اول ناظر به تأثیرات باور به دین بر روی آدمی است؛ فرضاً میزان آرامش و یاتسلی ای که می تواند از باور به دین حاصل گردد؛ وضعیت موجود. زاویه دوم ناظر به انتظاراتی است که از دین می رود. در این حالت گروه مردم به دین و ادیان با توجه به انتظاراتی است که مؤمن و یا طالب ایمان در صورت دیندار شدن برای خود تصور می نمایند: وضعیت مختار.

گذشته از آیین پراگماتیسم، اگر کمی بیشتر به خود اجازه تفسیر آزاد از مقوله انتظار از دین را بدهیم، می توانیم به رگه هایی از «فایده گرایی» هم دست یابیم.

به هر حال توجه به منظرهای پراگماتیستی و یا فایده گرایی از جهت بار ارزشی نیست، بلکه با این قصد چنین اشاراتی صورت گرفت که نشان بدهد تا چه حد انتظار از دین معنی و مفهوم عصری و مصری به خود گرفته است و صرف نظر از مزایا و یا آسیبهایی چنین رویکردهایی، تعمیم آن به اعصار پیش و تبدیل به یک حکم و مقوله عام بشری فاقد پشتوانه و سندیت لازم است.

نقد (۲)

در قسمت پیشین سعی شد که مفروض نهفته در «انتظار از دین» مورد توجه و تأمل قرار گیرد، در این قسمت می‌خواهیم که باختصار به پاره‌ای از ابهاماتی که می‌تواند موهم این معنی باشد که «انتظار از دین» موضوعی کهنه و قدیمی است، توجهاتی داشته باشیم. این توجهات می‌تواند به نوبه خود روشنی بیشتری برای قسمت قبلی فراهم نماید. بهتر است که بحث را با ذکر یک مثال آغاز کنیم. کتاب «گروش به اسلام در قرون میانه»^۲ در نوع خود کتابی مهم و شایان تأمل است. در این کتاب سعی شده که با بهره‌گیری از اسلوب خاص نشان داده شود که چه اقشاری از مردم ایران و چگونه جذب دین اسلام شده‌اند، و در همین عرصه، بعضی از وجوه و شباهتهای کارکردی دو دین اسلام و زرتشتی برای مردم آن زمان مورد استناد قرار گرفته است. این شباهتها و چگونگی توضیح آنها به گونه‌ای است که گاه این توهم را دامن می‌زند که مردم ارزیابی نسبتاً واحدی از مقوله «انتظار از دین» در ارتباط با ادیان محمدی و زرتشتی داشتند، در حالی که آنچه ممکن است به خطا «انتظار از دین» خوانده شود، صرفاً برخی از کارکردها و فضای ایجادشده مشترک میان زرتشتی‌گری و اسلام بود. به تعبیر دیگر این وجوه مشترک تداومی از انس، آرامش، و امنیت خاطر را برای گروندگان ایجاد می‌کرد. تداوم یادشده انتظار و تأمل نظری پیشینی نبود، بلکه شباهتهایی بود که در «عمل» و به هنگام «وقوع»، خود را نشان می‌داد. جان کلام این است که در این مثال مردم قبل از گروش به اسلام، درنگ و تأمل نظری از خود بروز نمی‌دهند که بعد بخواهند پیش خود داوری و ارزیابی نمایند که دین تازه تا چه حد انتظاراتی را که آنها از یک دین دارند، برآورده می‌سازد و به دنبال آن تصمیم بگیرند که به دین جدید بگروند و یا همچنان راه و رسم آباء خود و یا دیگر بدیلها را پیشه نمایند. همسخنی و یا همدلی و یا همشکلی میان آن وجوه مشترک است که ایرانیان را تحت شرایط خاصی از دینی به دین دیگر منتقل ساخت. البته بدیهی است که در بحث ما آن گروه که مزایای خاصی را در جامعه به جهات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و یا نظامی جستجو می‌کردند و تحقق آنها را در پذیرش دین جدید و یا سازش با آن، به شکلی که بعضی از «دهاقین» آن روزگار انجام می‌دادند، می‌دیدند، باید مستثنا ساخت. بحث بر سر تجربه و باور دینی است و نه انتخاب مصلحت‌آمیز یک دین.

در همین جا باید اشاره داشت که آن حالت حصر دو وجهی (Dichotomy) در پذیرش دین

اسلام که بدفعات از سوی اغیار و یا اختیار شنیده شده است، چندان پایه و اساس ندارد. یک سر این حصر دو وجهی، حکایت از آن دارد که مردم به زور شمشیر و یا فرار از جزیه به اسلام روی آوردند و سر دیگر مدعی است که مردم ایران، مردمی زیون و جبون نبودند، بلکه از سر تأمل و سنجش، اسلام را همچون آیینی برای خود پذیرفتند. گفتنی است که شواهدی برای تأیید هریک از دو وجه مذکور در تاریخ، مندرج و مضبوط است، ولی این شواهد باز متفاوت از تجربه دینی و ارتباط انسانها با امر قدسی است و گذشته از این تفاوت یادشده، باز استثنائاتی هرچند مهم نسبت به قاعده، پیش نمی آید.

می توانیم همین بحث را با مورد قرارداد گروندگان به اسلام در مکه، مدینه و سالهای بعثت ادامه دهیم. در تاریخ مربوط به ظهور دین اسلام، گاه مواردی ثبت شده که حکایت از آن دارد که برخی در «انتظار» ظهور دین و بعثت محمدی بسر می بردند. سلمان، ورقه بن نوفل یا یهود و نظایر آن از این دست است. این انتظارات که متکی بر پیشگوییهای بود، بکل متفاوت و مجزا از مقوله «انتظار از دین» است. اینان در انتظار آمدن یک دین بودند و لاغیر. در اصل این انتظار، انتظار «برای» دین بود و نه «از» دین. نگاهی به شرح حال و چگونگی ایمان آوردن اولین مسلمانان به پیامبر اسلام در ارتباط با بحث این مقاله، بسیار مهم است. هیچیک از آنان قبل از مورد خطاب گرفتشان از سوی پیامبر، در نزد خود به یک جمع بندی که می توان آن را «انتظار از دین» نامید، دست نیافته بودند. پس از خطاب هم چنین تأمل نظری و ارزیابیهای مربوط به آن به عمل نیامد. گروندگان، پیام توحید را با مقولات و مباحث فلسفی و عقلانی مورد تفحص قرار ندادند. در آن مراحل اولیه احکامی وجود نداشت که منجر به تأمل تطبیقی میان آن احکام و انتظارات رفتاری و اجتماعی گروندگان گردد. این گروندگان، مخاطب یک حادثه عظیم قرار گرفتند و به آن پاسخ مثبت دادند. البته پاسخ مثبت اینان با زمینه های شخصی خودشان و یا پیامبر - که حامل وحی الهی بود - بی ارتباط نبود. گاه یک جمله قولوا لا اله الا الله تفلحوا، کافی بود که مخاطبان احساس کنند در معرض تجربه ای قدسی قرار گرفته اند. باز در مورد گروندگان به دین اسلام در محیط اولیه آن همانند مورد ایران گفتنی است که گروهی براساس مصلحت به دین تمایل نشان دادند. این مصلحتها برگرفته از مزایا و یا اجبارهای محیطی بود و در ذات خود یک باور راستین به شمار نمی آمد و طبعاً از مقوله بحث ما بیرون است. خلاصه آنکه «انتظار از دین» چه در وجه سؤالی و یا خبری برای گروندگان به ادیان در قرون گذشته و در لحظه گروش

موضوعیت نداشت. طرح «انتظار از دین» یک فرآورده فرهنگی است که ریشه در تحولات چند سده اخیر دارد.

نظر (۱)

انتظار از دین در بطن خود متضمن نوعی قید و شرط است. این تضمین خود ناشی از تأمل و درنگی است که آدمیان نسبت به حقیقت وحی از یک سو و حقیقت انسانیت از دیگر سو دارند. و همان گونه که در قسمت‌های قبل به کرات آمد، این تأمل و درنگ، موضوعی دیرینه نیست. ولی دیرینه نبودن آن به منزله این نیست که سراسر، موضوعی متکلفانه است. حال لازم است که فراخور یک مقاله این مطلب گفته شود که کلیت و جانمایه «انتظار از دین» امری قدیمی است، ولی به منصفه بروز و ظهور در آوردن آن موضوعی حادث است. دین برای انسان یک امر عارضی نیست، حتی آیینهایی که به نوعی به مخالفت با دین برخاسته اند، در نهایت و به شکل غیر مستقیم و با مفروضاتی که بخوبی کتمان و پنهان گشته اند، بدل به شبه دین شده اند. در انقلاب فرانسه، پرستش عقل، چنین وضعیتی را داشت و در جامعه شناسی اگوست کنت هم نمونه ای دیگر را می یابیم. امروزه کم و بیش این موضوعی آشکار است که سوسیالیسم در وجه مختلف خود، تظاهرات شبه دینی داشته است. کمونیسم نیز از این مقوله خارج نیست. کمونیسم از آن دسته شبه دینهایی است که به یک مهدویت سفت و سخت مجهز است. نمودها و تظاهرات شبه دینی در دیگر آیینهای آزادخواهانه غربی هم مشهود است. در اینجا فرصت و نیاز به پردازش تفصیلی این تظاهرات شبه دینی نیست و صرفاً از جهت عمومیت بحث به آنها اشاره گردید.

در قبل به مثالهای گروندگان ایرانی و یا عرب در صدر اسلام اشاره شد، حال می توان موضوع را از زاویه دیگری به بحث و تفحص گذاشت. آیا هرکسی می توانست با صرف دعوی پیامبری و انزال وحی بر خود، مقبول و مطلوب مخاطبان گردد؟ این سؤال از این جهت اهمیت دارد که دعوی و مخاطب آن با رشته های عمیق به هم مربوط شده اند و نمی شود بطور دلخواه و تصنعی این رشته ها و ارتباطها را دستکاری کرد. پذیرش دعوت پیامبر یک امر تصادفی نبود که بتوان برای آن هرگونه بدیلی را تصور کرد. در اینجا نوعی از پیوند و زمینه های مشترک میان دعوت کننده، دعوت و دعوت شونده برقرار است. این سه جزء را می توان اضلاع یک مثلث تصور کرد که در انطباق و سازواری با یکدیگر تشکیل یک مثلث را می دهند. همین سازواری

دعوت شونده با دعوت کننده است که انتظار از دین را رقم می زند. انتظار از دین در نزد دعوت شونده و به شکل کلی آن، نیاز و عطشی است که پیامبری و وحیانیت به پاسخگویی و رفع آن مبادرت می ورزد. این انتظار امری متاملانه نیست و هیچ محاسبه پیشی را بر نمی تابد. از همین زاویه می توان علت بروز موفقیت مقطعی پیامبران دروغین را توضیح داد. دعوی مسیلمه یک نمونه از این دعاوی دروغین است. است می بینیم که گرد «او» عده ای جمع و حتی آماده جانفشانی می شوند.

علت پذیرش مقطعی دعوت مسیلمه را در دو زمینه می توان شرح داد. یک زمینه نیاز وجودی آدمیان به دین است و زمینه دیگر ابعاد مختلف حیات مردمان پذیرنده دعوت در زمان اوست، می توان از این دو زمینه تحت عنوان دلایل بعید و قریب نام برد. دلیل و علت بعید همان خصلت دین ورزی (Homo Religiosus) انسان است. در حال حاضر بر همین علت بعید یا دین ورزی انسان تاکید بیشتر می کنیم.

مردمان مخاطب مسیلمه از قبل درنگ نکرده بودند تا انتظار خود را از دین در ساحت نظر و تأمل بیاورند و سپس دعوی مسیلمه را مورد سنجش قرار دهند. اگر پذیرش دین در لحظه عرضه، برخاسته از ساحت نظر می بود، چه بسا محاجه ها و نقادیهای بسیار که پیرامون دعوت صورت می گرفت. این نکته در مورد پیامبران راستین و شخص پیامبر اسلام هم صادق است. احتجاجاتی که با پیامبر صورت می گرفت هیچکدام از جنبه نقد و نظر نبود، برخی از این احتجاجات از آن رو طرح می شدند که در صورت دروغین بودن دعوی، کذب آن آشکار شود؛ همچون سؤالاتی که قریش با میانجیگری یهود از پیامبر در مورد اصحاب کهف، ذوالقرنین و روح پرسیدند. پاسخ به این سؤالات از یک پیامبر راستین، «انتظار» می رفت. این سؤالات یا نمونه های مشابه در واقع نمادها و علائمی بودند که صدق را از کذب و صادق را از کاذب تمیز می دادند، ولی هیچ کدام «انتظار از دین» نبودند. یعنی سؤال کنندگان، دین به مثابه دین را با این سؤالات محک نمی زدند. همچنین باید افزود که خود سؤالات هم برخاسته از ساحت نظر و تأمل انسان به شمار نمی آیند، بلکه همان طور که آمد نمادهایی بودند که خبر از آشنایی می دادند و اصلشان هم یا به طور کلی ریشه در دین ورزی داشتند و یا مثل سؤال از روح به طور خاص از تجارب دین ورزانه اقتباس شده بودند؛ مانند نمونه اصحاب کهف. احتجاجات کفار و مشرکان هم در تحلیل نهایی همین خصلت نمادی را در خود به نمایش می گذارد. نازل شدن فرشتگان

برای تأیید پیامبر و یا زنده کردن مردگان سلف و یا برخورداری از گنجینه‌های ناگفتنی زخارف دنیوی، همه علایمی هستند که مشرکان تصور می‌کردند با آنها می‌توان دعوی پیامبر برای برگزیده بودنش را به محک زد. هر چند که برخی از مشرکان مُصر بودند که در صورت تحقق این شرایط هم باز ایمان نخواهند آورد. آیات انتهایی سوره اسراء متذکر این نمادهاست. در مجموع احتجاجاتی که از سوی معارضین و مخاطبین پیامبر اعم از یهود و یا مشرکان به عمل آمد، همگی در صدد آزمون اصل دعوی هستند. معنای سخن این است که اگر اصل «دعوی» پذیرفته شد، محتوای دعوت، متعلق ایمان قرار خواهد گرفت؛ صرف نظر از هر آن چیزی که محتوای دعوت را تشکیل دهد. توجیهات و تفاسیر پیرامون محتوا، تفاسیر و توجیهات پسینی هستند. معجزه برای این است که اصل «دعوی» را اثبات نماید و مسیلمه چون فاقد اصالت دعوی بود به مسیلمه کذاب ملقب شد.

انتظار از دین در ساحت نظر معطوف به دو جنبه است: یکی ناظر به اصل دین است و دوم محتوای دین را مورد سؤال قرار می‌دهد و هر دو جنبه در ذیل فلسفه دین جای می‌گیرند. متعلق فلسفه دین قدیم است، ولی پردازش آن جدید می‌باشد. فلسفه دین بیشتر گرایش به آن دارد که با سند قرار دادن عقل، میزان معقولیت و سازواری امهات مابعدالطبیعه دین را مورد پژوهش قرار دهد. مطالبی همچون ماهیت و صفات خداوند و بالاخره آنچه به توحید فلسفی بازگشت دارد، از متعلقات فلسفه دین است و ناگفته نماند که این متعلقات در قالبهای کلامی، سابقه دیرینه دارد. استدلالاتی همچون براهین هستی‌شناسی، غایت‌شناسی، اتقان‌صنع و... به کار متعلقات فلسفه دین می‌آید. در عین حال، کاربرد توانایی عقل در رد و اثبات متعلقات یادشده و نحوه به کارگیری استدلالات، چه در غرب و چه در شرق، متعرضان جدی داشته و دارد. کافی است که در غرب به نام کانت و تلاش وی برای اثبات این نکته که عقل مرجع مناسبی برای مقولات مابعدالطبیعه نیست، اشاره داشت و در شرق اسلامی نیز به آموزه‌های اشاعره و یا مکاتب عرفانی و اشراقی بذل توجه نمود.

آموزه‌های نظری فلسفه دین و آموزه‌های غیرنظری و نقلی و حتی آموزه‌هایی که میان مابعدالطبیعه و اخلاق در ارتباط با دین، به دومی اولویت و اهمیت بیشتر می‌دهند و... همگی در یک نقطه اشتراک نظر دارند که «اصل دین» ناظر به توجیه انسان در پهنه خلقت است و انتظار از دین در این بعد در پاسخگویی و آرامش بخشیدن به سؤالات و اضطرابهای انسانی خلاصه می‌شود.

سؤالات کلاسیک از کجا آمدن و به کجا رفتن، و همچنین نیاز به پیوند داشتن با امر قدسی در همین راستا می‌باشد. بدیهی است آنچه برای یک اندیشه ورز، متعلق اندیشه است، برای یک دین ورز، متعلق اعتقاد و باور است و همچنین باید میان افراد به جهت عامی بودن، خاص بودن، و خاص‌الخاص بودن تمایز معرفتی و باوری گذاشت. از این نکته نیز نباید غفلت کرد که طرق باورمند شدن متعدد است. در جایی انتظار از دین برخاسته از عقلانیت است و گاه نیز دل با تعبیر و معادلهایی چون صدر و فؤاد، مواجهه اساسی با امر قدسی را عهده دار است. تمیز میان این طرق و یا اولویت میان آنها از حوصله مقاله ما خارج است. می‌توان به یک تعاطی پیچیده میان عقل و دین قایل شد. نقطه ثقل اهمیت، توجیه قلبی، عقلی، و یا توأمان انسان در پهنای خلقت است. می‌توان گفت که نیاز به این توجیه، نیازی ریشه‌ای است، لذا شرط ضروری دین بودن دین، پاس‌خگویی و برآوردن این نیاز است. تأمل نظری بر این نیاز و آن را مقوله بحث منظم و سازمان‌دهنده قرار دادن نسبت به اصل نیاز، امری فرعی و تبعی است.

نظر (۲)

در این مقاله بوضوح میان اصل دین و محتوای دین تمایز قایل شدیم. منظور از محتوا، پردازش اصول، جهت دادن به زندگی و ابعاد مختلف حیات انسان، شکل‌بندی ابعاد مذکور، و بالاخره تجهیز دین به شعائر و نمادهاست. در باب این موارد و کم و کیف آنها، اجماعی وجود ندارد و آنچه آمد صرفاً طرح واره‌ای از محتوا با هدف به بحث گرفتن مقوله «انتظار از دین» است. در میان موارد یادشده، همیشه تمایزات روشنی وجود ندارد. فرضاً نماز را در نظر بگیریم که در معنای عام و موسع خود عبادت خالق و راز و نیاز با معبود است، در حالی که به شکل خاص، نماز، با قواعد و کیفیتی که در اسلام و فقه آن آمده، نمادی از عبادت و راز و نیاز است. نماد عبادت در اسلام، الزاماً با نماد عبادت در دیگر ادیان یکسان نیست، آنچه مشترك است نماز به مفهوم موسع آن است. همین نماد نماز در اسلام به نوبه خود می‌تواند ابعاد سیاسی و اجتماعی داشته باشد و از این طریق به مبحث شکل‌بندی منتقل گردد. لذا سیالیت موارد محتوایی ایجاد می‌کند که انتظارات از آنها نیز سیال باشد. بعضی از نمادها و شعائر مستقیماً از ناحیه وحی مشخص شده‌اند، مانند همین مورد نماز؛ در حالی که تعدادی دیگر متناسب با شرایط و مقتضیات، بر ساخته‌های دست بشر هستند. بر ساختگی این شعائر گونه دوم از ارج و اهمیت آنها نمی‌کاهد،

بلکه تفاوت در منشأ مستقیم آنهاست. البته شعائرگونه دوم همواره نیاز به نقادی دارند تا که قلب خود را به بار نیاورند. همچون مورد گوساله سامری که نمادی از الوهیت و عبادت گرفته شده، بود. در باب شعائر و نمادها باید گفت که احتمالاً یکی از اصلی ترین «انتظارات از دین» است. بدون شعائر، دین در خطر تحلیل و در نهایت، تعطیل است. تاریخ بشر و آگاهیهای ما از نوع انسان نمایانگر شدت نیاز به شعائر است. در مراحل و مقاطعی هم که عصیان و شورشی علیه شعائر صورت گرفته، باز به مرور شاهد پیدایش شعائر جدید و یا تقلیل و شکل بندی متفاوت شعائر قدیمی هستیم. نماد تجسد مسیح در نان و شراب از مواردی است که در عالم مسیحیت مورد رد و طعن واقع شد، هر چند که کاتولیسیم همچنان این نماد را پاس می دارد و مفسر آن است. گاه اعتراض به نماد به رفتاری منجر می شود که در نگاه اول، هیچ خصالت نمادگونه ای در آن یافت نمی شود، ولی با تأمل بیشتر می توان وجوه نمادی را در این رفتارهای بظاهر معارض یافت و مشاهده کرد. فرضاً اهمیت کار و کسب ثروت در کالونیسیم یک نماد است. تلاش و توفیقات در کسب ثروت، نمادی از تقدیر مناسب و با جهت خیر تلقی می شود که از سوی پروردگار برای کاسب و عامل، مقدر شده است.

به هر حال نیاز به شعائر و انتظار از دین برای ارائه شعائر به انسانها، دیرین بوده و از عمق بسیار برخوردار است. ظاهراً انتظار انسانها از دین برای ارائه شعائر و نمادها، ویژگی ذاتی دارد و از مقوله انتظاراتی نیست که بتوان برای آن تفحص آگاهانه پیشینی قائل شد.

در فوق به نمادسازی گوساله سامری توجه داده شد و حال از جهت تدقیق بیشتر یادآوری می گردد که برخی مواقع نمادسازی با طرح پیشینی هم ممکن و شدنی است؛ همچون خواب نمایی برای درختی که در محوطه اقامت ناصرالدین شاه و همسرانش به عمد ترتیب داده شد تا همسران شاه ناگزیر به ترك محل و رفتن به اماکن مقدس دیگر نباشند. این نمادسازیها با طرح پیشین، بكل متفاوت از نمادهای گونه اول، که منشأ الوهی دارند، و همچنین نمادهای برساخته بشر است که بطور طبیعی و در کوران احساسات و وقایع مذهبی و متناسب با ابعاد مختلف حیات اجتماعی، به وجود می آیند. البته این قبیل نمادسازیها علی رغم شایستگی رد و طعن، به نوبه خود مؤید نیاز انسان به نماد و انتظار از دین برای ارائه چنین نمادهایی است.

جهت و معنی بخشیدن به زندگی و تنظیم وجوه مختلف حیات، در این مقاله، به عنوان دو مورد منظور گردید. دلیل تمایز، عدم اجماع در ضرورت مورد دوم است. یعنی بسیار کسان

مخالف این می باشد که دین راساً و مستقیماً به تنظیم وجوه مختلف زندگی اشتغال بورزد. از نظر این گروه از دین انتظار می رود که صرفاً انسان را از خود ملهم سازد و لا غیر. در نقطه مقابل، کسانی قرار دارند که در شرح انتظار از دین، جدای از معنی دار ساختن حیات، وظیفه و رسالت تنظیم تمامی زندگی را هم مندرج می سازند. آنچه مسلم است نمی توان تفکیک مطلق میان دو مورد «معنی و تنظیم» قایل شد. کسانی که تنظیم وجوه زندگی و ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... را بطور اصولی بر عهده خود انسان می دانند، منکر این نیستند که طبعاً این انسانها مجهز به باروری معنایی دین می باشند و طبعاً انسانهای تنظیم کننده وجوه حیات در اساس انسانهای دینی می باشند. در میان این دو سر طیف، اشکال دیگری هم وجود دارد. فرضاً الهیات آزادیبخش، متناسب با جوامعی که در آنها به فعالیت مشغول است، خود را موظف به تبلیغ و تفسیر این نکته می بیند که از دین انتظار می رود به جای رسوخ و نفوذ اشباع شده در مابعدالطبیعه، به مسائل انسانها و زندگانی عرفی آنها حساسیت بیشتری داشته باشد. تجربه الهیات آزادیبخش، نباید به اشتباه مؤید حکم عمومی مبنی بر تنظیم وجوه زندگانی از سوی دین گردد. مسیحیت در یک دوران بطور مستقیم و یا غیر مستقیم میداندار اصلی تنظیم زندگانی مسیحیان بود. با پیدایش و سیر تدریجی عرفی شدن مسأله تنظیم، مسیحیت عمدتاً به حوزه الهیات و برخی از حوزه های محدود دیگر عقب نشینی کرد. پیدایش جنبشهای مختلفی که به زندگی انسان و تحقق عدالت اهتمام می ورزیدند محرکی بود تا مجدداً گرایش و تفسیر روز آمدی از مسیحیت خواستار حضور قویتر و مسؤولتر دین در پهنه زندگانی گردد.

در قلمرو شکل بندی وجوه زندگانی همچون مورد شعائر و نمادها، این خطر وجود دارد که تناسب و مقتضیات عصری و مصری، مغفول شود. باید توجه داشت که حضور بیشتر به مثابه گسترش اصالت و توان فزونتر برای دین نمی باشد.

همان طور که برخی از نمادها ممکن است به جزئیاتی تبدیل گردند که عملاً وبال دین شوند، افراط در تنظیمات، می تواند به نقیض خود منجر شود. در صورت پذیرش فرض انتظار برای دخالت مستقیم دین در امر تنظیمات، این نکته حیاتی است که چگونه تمهیداتی اندیشیده و کاربستی فراهم شود که مانع از این گردند که شکل بندیهای عصری و مصری، عمری بیش از آنچه که لازم و بایسته آنهاست به دست آورند. حتی پردازش اصول هم که به نظر می آید پایدارتر از شکل بندیهای تنظیمی باشد، در جای خود با مخاطراتی مواجه است. پردازش اصول در کلیات خود در قلمرو فلسفه و یا کلام

جای می‌گیرد، ولی اقبال به آنها متوط به شرایط و مسائل دیگری است. این شرایط و مسائل نه تنها حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را دربر می‌گیرد، که در تعاطی با مسائل علمی، اعم از علوم تجربی و یا انسانی است. از دین (و یا در این ختم کلام بهتر است گفته شود که از دین ورزان و بویژه مدعیان آن) انتظار می‌رود که این شرایط را مورد مطالعه و تأمل جدی قرار دهند. به لفظ و تعبیر مذهبی باید گفت که شیطان دامهای بسیاری دارد و از جمله این دامها، ترغیب انسان به این است که ایمان و یا آموزه‌های خود را معیار و میزان ایمان و آموزه‌های دیگران قرار دهد، هر چند که گیریم متعلق ایمان و آموزه برحق بوده باشد. جمال و جلال دین با زشتی و عجز مردمان به دست نمی‌آید.

«آن شخص به وعظ رفت در همدان که همه مشبهی باشند. واعظ شهر برآمد بر سر تخت، و مقریان قاصد، آیتهایی که به تشبیه تعلق دارد؛ چنانکه: الرحمن علی العرش استوی و قوله ائمتتم من فی السماء ان یخسف بکم الارض، و جاء ربک والملك صفاً صفاً، یخافون ربهم من فوقهم ... آغاز کردند پیش تخت خواندن. واعظ نیز چون مشبهی بود، معنی آیت مشبهیانه می‌گفت و احادیث روایت می‌کرد: سترون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر، خلق الله آدم علی صورته، و رأیت ربی فی حلة حمراء. نیکو تقریر می‌کرد مشبهیانه، و می‌گفت: وای بر آن کس که خدای را بدین صفت تشبیه نکند و بدین صورت نداند، عاقبت او دوزخ باشد، اگر چه عبادت کند؛ زیرا صورت حق را منکر باشد، طاعت او کی قبول شود؟ و هر آیتی و حدیثی که تعلق داشت به بی‌چونی و لامکانی، سائلان برمی‌خاستند دخل می‌کردند که، وهو معکم اینما کنتم، لیس کمثله شیء، همه را تاویل می‌کرد مشبهیانه. همه جمع را گرم کرد بر تشبیه و ترسانید از تنزیه. به خانه‌ها رفتند با فرزندان و عیال حکایت کردند و همه را وصیت کردند که خدا را بر عرش دانید، به صورت خوب، دویا فروآویخته، بر کرسی نهاده، فرشتگان گرداگرد عرش! که واعظ شهر گفت: هر که این صورت را نفی کند ایمان او نفی است. وای بر مرگ او، وای بر گور او، وای بر عاقبت او.

هفته دیگر واعظی سنی غریب رسید. مقریان آیتهای تنزیه خواندند؛ قوله لیس کمثله شیء، لم یلد ولم یولد، و السموات مطویات بیمینه. و آغاز کردند مشبهیان را پوستین‌کندن، که هر که تشبیه گوید کافر شود. هر که صورت گوید هرگز از دوزخ نرهد. هر که مکان گوید وای بر دین او، وای بر گور او. و آن آیتها که به تشبیه ماند همه را تاویل کرد و چندان وعید بگفت و دوزخ بگفت که

هر که صورت گوید طاعت او طاعت نیست، ایمان او ایمان نیست. خدای را محتاج مکان گوید، وای بر آن که این سخن بشنود. مردم سخت ترسیدند و گریان و ترسان به خانه‌ها بازگشتند. آن یکی به خانه آمد، افطار نکرد. به کنج خانه سر بر زانو نهاد. بر عادت، طفلان گرد او می‌گشتند. می‌راند هر یکی را و بانگ برمی‌زد. همه ترسان بر مادر جمع شدند. عورت آمد پیش او نشست، گفت: خواهی خیر است، طعام سرد شد، نمی‌خوری؟ کودکان را زدی و راندی، همه گریانند. گفت: برخیز از پیشم که مرا سخن فراز نمی‌آید. آتشی در من افتاده است. گفت: بدان خدای که بدو امید داری که در میان نهی که چه حال است؟ تو مرد صبوری، و تو را واقعه‌های صعب بسیار پیش آمده، صبر کردی و سهل گرفتی و توکل بر خدای کردی و خدا آن را از تو گذرانید و تو را خوش دل کرد. از بهر شکر آنها را، این رنج را نیز به خدا حواله کن و سهل گیر تا رحمت فرو آید. مرد رارقت آمد و گفت: چه کنم، ما را عاجز کردند، به جان آوردند. آن هفته آن عالم گفت: خدای را بر عرش دانید، هر که خدای را بر عرش نداند کافر است و کافر میرد، این هفته عالمی دیگر بر تخت رفت که هر که خدای را بر عرش گوید یا به خاطر بگذراند به قصد که بر عرش است یا بر آسمان است، عمل او قبول نیست، ایمان او قبول نیست. منزّه است از مکان. اکنون ما کدام گیریم؟ بر چه زیمیم؟ بر چه میریم؟ عاجز شدیم!

زن گفت: ای مرد هیچ عاجز مشو، و سرگردانی میندیش. اگر بر عرش است و اگر بی عرش است، اگر در جای است و اگر بی جای است، هر جا که هست عمرش دراز باد! دولتش پاینده باد! تو درویشی خویش کن و از درویشی خود اندیش^۳!

پی نوشتها

۱. ویلیام جیمز. پراگماتیسم. ترجمه عبدالکریم رشیدیان. تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰. سخنرانی هشتم.
۲. ریچارد. و بولت، گروه به اسلام در قرون میانه. محمد حسین وقار. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴. توجه داده می‌شود که مطالب آورده شده در متن مقاله به منزله نقد کتاب نیست، که صرفاً به دلیل نیاز به آوردن شاهدهی برای بحث بوده است.
۳. مقالات شمس تبریزی. تصحیح محمدعلی موحد. تهران، خوارزمی، ۱۳۶۲. ص ۱۷۸-۱۷۶.